

## باب چهارم: لوح مبارک در جواب سائل از بسط الحقیقه .

حضرت بهاء الله

نسخه اصل فارسی



من آثار حضرت بهاء الله - مائده آسمانی، جلد ۷، صفحه 140 - 147

باب چهارم: لوح مبارک در جواب سائل از بسط الحقیقه قوله تعالی :

هو الله تعالی شأنه العظمة و الکبرياء

"و ما سئل السائل فی قول الحکماء بسط الحقیقه کل الاشياء قل فاعلم ان المقصود من الاشياء من هذا المقام لم یکن الوجود و کمالات الوجود من حیث هو وجود و من الکل الواجد و هذا کل لا یدکر عنده بعض و لا یقابله جز و الحاصل ان البسيط الحقیقه لما کان بسیطاً من جمیع الجهات انه واجد و مستجمع بجمیع الكمالات لا حد و لا نهاية لها چنانچه فرموده اند لیس لصنعه حد محدود بلسان پارسی ذکر میشود مقصود حکیم از اشياء در عبارت مذکوره کمالات وجود من حیث هو وجود است و از کل دارائی یعنی واجد و مستجمع جمیع کمالات نامتناهیة است بنحو بساطت و امثال این بیانات در مقامات ذکر توحید و قوت و شدت وجود ذکر کرده اند مقصود حکیم این نبوده که واجب الوجود منحل بوجودات غیر متناهیة شده سبحانه سبحانه عن ذلک چنانچه خود حکماء گفته اند بسط الحقیقه کل الاشياء و لیس بشیء من الاشياء و فی مقام آخر انوار بسط الحقیقه تری فی کل الاشياء و این بصر باصر و نظر ناظر منوط است ابصار حدیده در کل اشياء آیات احدیه را مشاهده مینمایند چه که جمیع اشياء مظاهر اسماء الهیه بوده و هستند و حق لم یزل و لا یزال مقدس از صعود و نزول و حدود و اقتران و ارتباط بوده و خواهد بود و اشياء در امکانه حدود موجود و مشهود چنانچه گفته اند لما کان وجود الواجب فی کمال القوة و الشدة لو یجوز یخل بوجودات غیر متناهیة و لکن لا یجوز فما انحل در این بیان سخن بسیار است و مقصود حکماء اگر بتمامه اظهار رود مطلب بطول انجامد چون قلوب احرار لطیف و رقیق مشاهده میشود لذا قلم مختار باختصار اکتفا نمود دو مقام در توحید مشاهده میشود توحید وجودی و آن این است که کل را بلا نفی میکنند و حق را بالا ثابت یعنی غیر حق را موجود نمیدانند باین معنی که کل نزد ظهور و ذکر او فنای محض بوده و خواهند بود کل شیء هالک الا وجهه یعنی مع وجود او احدی قابل وجود نه و ذکر وجود بر او نمیشود چنانچه فرموده اند کان الله و لم یکن معه شیء و الان یكون بمثل ما قد کان مع آنکه مشاهده میشود که اشياء موجود بوده و هستند مقصود آنکه در ساحت او هیچ شیئی وجود نداشته و ندارد در توحید وجودی کل هالک و فانی و وجهه که حق است دائم و باقی و توحید شهودی آن است که در کل شیء آیات احدیه و ظهورات صمدانیه و تجلیات نور فردانیه مشاهده شود چنانچه در کتاب الهی نازل سنریم آیاتنا فی الافاق و فی انفسهم در این مقام در کل شیء تجلیات آیات



ORIGINAL

بسیط الحقیقه مشهود و هویدا مقصود حکیم این نبوده که حق منحل بوجودات نا متناهی شده تعالی تعالی من ان یخل بشیء او یحد بحد او یقترن بما فی الابداع لم یزل کان مقدسا عن دونه و منزها عما سواه نشهد انه کان واحدا فی ذاته و واحدا فی صفاته و کل فی قبضة قدرته المهيمنة على العالمين و در مقامی کل ما ذکر او یذکر یرجع الی الذکر الاول چه که حق جل و عز غیب منیع لا یدرک است در این مقام کان و یكون مقدسا عن الاذکار و الاسماء و منزها عما یدرکه اهل الانشاء السبیل مسدود و الطلب مردود لذا آنچه اذکار بدیعه و اوصاف منیعه که از لسان ظاهر و از قلم جاری است بکلمه علیا و قلم اعلی و ذروه اولی و وطن حقیقی و مطلع ظهور رحمانی راجع میشود اوست مصدر توحید و مظهر نور تفرید و تجرید در این مقام کل الاسماء الحسنی و الصفات العلیا ترجع الیه و لا تجاوز عنه کما ذکر ان الغیب هو مقدس عن الاذکار کلها و مقرر نور توحید اگر چه در ظاهر موسوم باسم و محدود بحدود مشاهده میشود و لکن در باطن بسیط مقدس از حدود بوده و این بسیط اضافی و نسبی است نه بسیط من کل الجهات در این مقام معنی چنین میشود یعنی کلمه اولیه و مطلع نور احدیه مربی کل اشیاء است و دارای کمالات لا تخصی و از برای این کلمه در این مقام بیانی در کتاتر عصمت مستور و در لوح حفیظ مسطور لا ینبغی ذکره فی الحین عسی الله ان یأتی به انه هو العلیم الخبیر .

و دیگر اعتراض بعضی بر قول حکیم من غیر دلیل بوده چه که مقصود قائل را ادراک نموده اند فی الحقیقه نمیتوان بظاهر قول کفایت نمود و بشماتت بر خاست مگر در کلمات نفوسیکه متجاهر بکفر و شرک باشند قول چنین نفوس قابل تأویل نه و حکماء فرق مختلفه بوده و هستند بعضی آنچه ذکر نموده اند از کتب انبیاء استنباط کرده اند و اول من تدرس بالحکمة هو ادریس لذا سمی بهذا الاسم و او را هرمس نیز گفته اند در هر لسان باسمی موسوم است و در هر فنی از فنون حکمت بیانات وافیه و کافیه فرموده اند و بعد از او بلینوس از الواح هرمسیه استخراج بعضی علم نموده و اکثر حکماء از کلمات و بیانات آن حضرت استخراج فنون علمیه و حکمتیه نموده اند باری این بیان حکیم قابل تأویلات محموده و محدوده هر دو بوده و هست و بعضی از بالغین حفظا لامر الله در ظاهر رد فرموده اند و لکن این عبد مسجون لا یذکر الا الخیر و دیگر الیوم یومی نیست که انسان مشغول بادراک این بیانات شود چه که علم باین بیان و امثال آن انسان را غنی نموده و نخواهد نمود مثلا حکیمی که باین کلمه تکلم نموده لو کان موجودا و الذین اقروا له فیما قال ثم الذین اعترضوا علیه کل در صقع واحد مشاهده میشوند هر یک بعد از ارتفاع نداء مالک اسماء از یمین بقعه نورا بکلمه بلی فائز شد مقبول و محمود و دون آن مردود چه مقدار از نفوس که خود را در اعلی ذروه حقایق و عرفان مشاهده مینمودند علی شأن ظنوا بان ماخرج من افواهم انه قسطاس توزن به الاقوال و اسطرلاب یؤخذ عنه تقویم المبدء و المال مع ذلک در ایام ربیع رحمن و هبوب اریاح امتحان ما وجدنا لهم من اقبال و لا من اقرار اگر نفسی الیوم بجمیع علوم ارض احاطه نماید و در کلمه بلی توقف کند لدی الحق مذکور نه و از اجهل ناس محسوب چه مقصود از علوم عرفان حق بوده هر نفسی از این طراز امنع اقدس ممنوع ماند از میتین در الواح مسطور ای حسین مظلوم میفرماید قول عمل میخواهد قول بلا عمل کنحل بلا عسل او کشجر بلا ثمر در حکیم سبزواری مشاهده کن در ابیات خود شعری ذکر نموده که از آن چنین مستفاد میشود که موسائی موجود نه و الا زمزمه انی انا الله در هر شجره موجود در مقام بیان باین کلمه تکلم نموده و مقصود آنکه عارف بالله بمقامی صعود مینماید که چشمش بمشاهده انوار تجلی مجلی منور و گوشش باصغاء نداء او از کل شیء فائز این مقامات را حکیم مذکور حرفی ندارند چنانچه اظهار نموده اند این مقام قول و لکن مقام عمل مشاهده میشود ندای سدره الهیه را که بر اعلی البقعه ما بین بریه تصریحا من غیر تأویل مرتفع است و باعلی النداء کل را نداء میفرماید ابا اصغاء نموده چه اگر اصغاء شده بود بذکرش قیام مینمود حال باید بگوئیم آن کلمه عاریه بوده و از لسانش جاری شده و

یا از خوف ننگ و حب نام از این مقام و تصدیق آن محروم مانده او عرف و ستر او عرف و انکر باری بسا از نفوس که تمام عمر را در اثبات موهوم خود صرف نموده‌اند و در حین اشراق انوار حضرت معلوم از افق اسم قیوم محروم مانده‌اند الامر بید الله يعطى من يشاء ما يشاء و يمنع عن من يشاء ما اراد انه لهو الحمدود فى امره و المطاع فى حكمه لا اله الا هو العليم الحكيم "

در این ایام در یکی از الواح نازل : " کم من ذی عمامة منع و اعرض و کم من ذات مقنعة عرفت و اقبلت و قالت لک الحمد یا اله العالمین کذلک جعلنا اعلامهم اسفلهم و اسفلهم اعلامهم ان ربک لهو الحاکم علی ما یرید یا حسین قل لمن سئل دع الغدیر و البحر الاعظم امام وجهک تقرب الیه ثم اشرب منه باسم ربک العلیم الخبیر لعمری انه یریلک الی مقام لا تری فی العالم الا تجلی حضرة القدم و تسمع من السدرة المرتفعة علی العلم انه لا اله الا هو المقتدر العزیز القدیر هذا یوم ینبغی لکل نفس اذا سمع النداء من مطلع البداء یدع الوری ورائه یقوم و یقول بلی یا مقصودی ثم لیبیک یا محبوب العالمین قل یا ایها السائل لو یاخذک سکر نحر بیان ربک الرحمن و تعرف ما فیہ من الحکمة و التبیان لتضع الامکان و تقوم علی نصره هذا المظلوم الغریب و تقول سبحان من اظهر الجاری المنجمد و البسیط المحدود و المستور المشهود الذی اذا یراه احد فی الظاهر یجده علی هیکل الانسان بین ایدی اهل الطغیان و اذا یتفکر فی الباطن یراه مهیمن علی من فی السموات و الارضین استمع ما تنطق به النار من السدرة المرتفعة النوراء علی البقعة الحمراء یا قوم اسرعوا بالقلوب الی شطر المحبوب کذلک قضی الامر و اتی الحکم من لدن قوی امین یا ایها السائل قد ذکر ذکرک لدی الوجه فی هذا السجن المبین لذا نزل لک هذا اللوح الذی من افقه لاحت شمس الطاف ربک العزیز الحمید اعرف قدرها و اغل مهرها انها خیر لک ان کنت من العارفين نسئل الله ان یؤیدک علی امره و ذکره و یقدر لک ما هو خیر لک فی الدنیا و الاخره انه مجیب دعوة السائلین و ارحم الراحمین یا ایها العبد اذا انجذبت من نفحات اشارات مالک الاسماء و استنورت بانوار الوجه الذی اشرق من مطلع البقاء توجه الی الافق الاعلی قل یا فاطر السماء و مالک الاسماء اسئلک باسمک الذی به فتحت ابواب لقائک علی خلقک و اشرفت شمس عنایتک علی من فی ملکک ان تجعلنی مستقیماً علی حبک و منقطعاً عن سوائک و قائماً علی خدمتک و ناظراً الی وجهک و ناطقاً بثنائک ای رب ایدنی فی ایام ظهور مظهر نفسک و مطلع امرک علی شأن اخرق السبحات بفضلک و عنایتک و احرق الحجیات بنار محبتک ای رب انت القوی و انا الضعیف و انت الغنی و انا الفقیر اسئلک بجز عنایتک ان لا تجعلنی محروماً من فضلک و مواهبک یشهد کل الاشیاء بعظمتک و اجلالک و قوتک و اقتدارک خذ یدی بید ارادتک و انقذنی بسلطانک ثم اکتب لی ما کتبتہ لاصفیائک الذین اقبلوا الیک و وفوا بعهدک و میثاقک و طاروا فی هواء ارادتک و نطقوا بثنائک بین بریتک انک انت المقتدر المهیمن المتعالی العزیز الکریم "